جایگاه و کارکرد فرهنگ در جامعه مدنی

افروغ، عماد

حدادعادل، غلامعلی

سمتی، هادی

مددپور، محمد

اشاره: گذار از سنت به مدرنیته‏ها پیامدها و عوارض‏ فرهنگی بی‏شماری برای جوامع در پی دارد.فرهنگ‏ ایرانی در طول یک و نیم قرن گذشته در برخورد با فرهنگ غربی دچار تنشها و بحرانهایی شده که با پیشرفت تکنولوژی و تبدیل جهان به دهکده‏ای‏ کوچک این بحرانها ابعاد تازه‏تری می‏یابد.به منظور تبیین موقعیت فعلی فرهنگی کشور و بررسی‏ زیر ساختهای فرهنگی لازم برای تحقق جامعه مدنی‏ با اساتید محترم دکتر عماد افروغ،دکتر غلامعلی‏ حداد عادل،دکتر هادی سمتی و دکتر محمد مددپور به گفت و گو نشستیم.در این میزگرد راهکارهای عملی و مؤلفه‏های لازم برای بازسازی‏ فرهنگ مبتنی بر ارزشهای دینی مورد بررسی قرار گرفت.ماحصل آن را می‏خوانید.

کیهان فرهنگی:در ابتدای گفتگو از آقای‏ دکتر مددپور می‏خواهیم وضعیت فرهنگی‏ کنونی جامعه را تبیین کنند.

دکتر مددپور:مطلب سهل و ممتنعی است.برای‏ بررسی وضعیت جامعه امروزی باید سیر تاریخی 150 سال اخیر را مطالعه کرد.

در واقع وضعیتی که در جریان است خلق الساعه‏ نیست و به تحولات فرهنگی بین المللی و تأسیس‏ ارزشهای جدید جهانی در غرب و انتقال آنها از یک‏ سرزمین به سرزمین دیگر برمی‏گردد.«بحث‏ یکسان‏سازی فرهنگی»و دفع فرهنگ سنّتی خودی از دوران مشروطه شروع شد و زمینه‏های بحران در عرصهء فرهنگ را بوجود آورد.بحران در واقع از هنگامی شروع‏ شد که تلاش گردید نوعی مشابه‏سازی و تجدّد فرهنگی‏ به وجود آید.این در حالی بود که ایرانی احساس می‏کرد به فرهنگ جدیدی تعلق پیدا کرده ولی در عین حال‏ فرهنگ سنّتی خودش را رها نکرده بود.یک شیزوفرنی‏ فرهنگی ناشی از مشابه‏سازی غیر همگون ایجاد شد.در غرب انتقال از سنت به مدرنیسم بطور عمیق،جدی، آشکار و روشن اتفاق افتاد،تا آنکه ادوار فعال خود را سپری کرده به پایان رساند و دچار بحران شد.متفکری‏ مثل مونتنی دقیقا به جهان نو و مدرنیته تعلّق دارد،در حالی که سید جمال الدین اسد آبادی و بسیاری از علمای متجدّد یا متفکران جدید و مدرن ما چنین‏ ویژگی‏ای نداشتند و نمی‏توانستند از بار 1300 ساله‏ فرهنگ اسلامی‏ها شده و ناگهان به تمدنی دیگر انتقال‏ پیدا کنند.علتش هم این بود که فرهنگ جدید و مدرنیته‏ از درون تفکر ما به وجود نیامده بلکه امری عارضی‏ است و در پی ترجمه‏ها و یکنوع تلفیق صوری دو فرهنگ بیگانه از هم شکل گرفته به همین دلیل‏ نتوانست در شناخت و خودآگاهی عمیق ایرانیها کمکی‏ بکند.از اینجا در گذار به فرهنگ جدید،بحران‏ فرهنگی 150 ساله‏ای گریبانگیر ما شده است.بنده در متن نظریهء جامعه مدنی دینی نیز همین چندگانگی، بحران و پریشانی و شیزوفرنی فرهنگی را می‏بینم.

کیهان فرهنگی:آقای دکتر مددپور معتقدند در تعاملات فرهنگی بین فرهنگ‏ ایرانی با دیگر فرهنگها در حال حاضر با بیگانگی و بحران فرهنگی رو به رو هستیم.ارزیابی دیگر اساتید چیست؟

دکتر سمتی:بحران فرهنگی تنها متعلق به جامعه ایران‏ نیست.بحران فرهنگی پدیده‏ای جهانی است و باید دید تعریف ما از بحران چیست؟بسیاری از متفکران در غرب و جهان سوم به نوعی به بحران اشاره دارند.اما در جامعه ما به خاطر تحولات بزرگ اجتماعی این بحران دو چندان شده است.انقلاب اسلامی یک دگرگونی بسیار ناگهانی و عمیق در کشور ایجاد کرد.از یک طرف هم با روند کلی جهانی شدن،یکسان‏سازی و هجوم ارزشها رو برو بودیم.

در دورانی بسر می‏بریم که از یک نظر در داخل دچار یک دگرگونی اساسی شده‏ایم و این دگرگونیها در حوزه‏ ارزشها،هنجارها و رفتارها هنوز الگوی یکپارچه و معنادار بمعنای وسیع کلمه به ارمغان نیاورده است و از طرف دیگر دوگانگی را می‏بینیم.چون هجوم آن ارزشها و ایده‏ها از بیرون هم ادامه دارد.ما باید در درون به‏ معناسازی بپردازیم تا زودتر بتوانیم خودمان را با شرایط جهانی تطبیق دهیم.بحران ما بیشتر بخاطر تلاقی این‏ دو تحول اساسی در سطح بین المللی و داخلی است.

حال مسأله این است که تعریف ما از یک جامعه نرمال و توسعه یافته فرهنگی چیست؟در جامعه چه شاخصهایی‏ باید بوجود بیاید که بگوییم توسعه فرهنگی محقق شده‏ است.

به نظر من توسعه فرهنگی به این معناست که حس‏ هویت خودی و جدایی از دیگری یک مرز مشخص و بارزتری پیدا کند.

به نظر من توسعه فرهنگی به این معناست که حس‏ هویت خودی و جدایی از دیگری یک مرز مشخص و بارزتری پیدا کند.

خیلیها انتظارشان این بود که در یک فرصت کوتاه‏ 18-17 ساله بتوانیم جامعه‏ای را بازسازی کنیم که تمام‏ آرزوها و آمال ما را متحقق کند.اما این یک تصور ساده‏انگارانه است که فکر کنیم می‏توان ارزشها و هنجارها را آن طور که بخواهیم در این مدت بازسازی‏ کنیم.فکر می‏کنم باید انتظاراتمان یک مقدار تعدیل‏ شود.

همچنین باید بپذیریم که با دو جریان قوی و دگرگون‏ کننده با شتاب روبرو بوده‏ایم که مجموعه این دو، سؤالات و دغدغه‏های جدی ایجاد کرده است،اگر این‏ دغدغه‏ها را بحران بنامیم باید گفت ما با بحران روبرو هستیم.زیرا ما در عصر مدرنیته می‏خواهیم به سنت‏ رجوع کنیم.

کیهان فرهنگی:آیا این از مختصات‏ بحران است یا ویژگی جوامع در حال گذار؟

دکتر سمتی:بحران را همه به نوعی قبول دارند،اما مسأله این است که شدت بحران چقدر است و تا چه‏ حد خطرناک و مسأله‏آفرین است؟بحران 150 ساله در فرهنگ ما یک فرآیند تاریخی درازمدت داشت که به‏ علت انقلاب تشدید شد و یک وضع روانی و روحی‏ برای ما ایجاد کرد.

باید گفت که بحران وجود دارد اما آیا ما در این بحران‏ منحصر به فرد هستیم؟نه.ما منحصر بفرد نیستیم.در آمریکای مرکزی،اروپای شرقی،روسیه و...هم این‏ بحران به طور گسترده وجود دارد.

دکتر افروغ:فرهنگ،برآمده از عناصر مختلف زندگی‏ اجتماعی،سیاسی و اقتصادی ماست.من بیشتر به‏ زمینه‏های ساختاری معتقدم تا به فرهنگ به عنوان یک‏ متغیر مستقل.

هر چند محور بحث جامعه مدنی است لکن در نگاهی اجمالی می‏توان گفت توسعه سیاسی مقدم بر توسعه فرهنگی و توسعه فرهنگی مقدم بر توسعه‏ اقتصادی است.در ضمن باید توجه داشت که مقوله‏ فرهنگ یک بحث بسیار پیچیده است و نمی‏توان براحتی‏ شاخصی برای ابعاد غیر مادی فرهنگ ارایه کرد.فرهنگ‏ یک مقوله کاملا سیال و نسبی است.هر جامعه‏ای‏ فرهنگ خاص خودش را دارد،حتی درون یک فرهنگ‏ عام و مشترک هم ما شاهد تنشهای فرهنگی و خرده‏ فرهنگها هستیم.خرده فرهنگها هم ریشه در عوامل‏ ساختاری دارند.

دکتر سمتی:مفاهیم توسعه فرهنگی و جامعه مدنی و امثالهم در یک گفتمان خاص معنا می‏دهد.منظور از توسعه فرهنگی چیست،می‏خواهیم به کجا برسیم؟این‏ دکتر حداد عادل:در برخورد با مفاهیمی که به دوران جدید غرب تعلق دارد و نیز اقتباس از آنها باید نهایت احتیاط را رعایت‏ کنیم،زیرا اندیشه‏های سیاسی‏ فلسفی غرب در فرهنگی رشد و نمو کرده‏اند که اساس آن بر اعراض از خدا و وحی استوار است.

یکی از راههای تحقق جامعه‏ مدنی این است که با آگاهی و بدون دستپاچگی،مستقلا بیندیشیم و یک نظام پویای‏ اجتماعی و سیاسی طراحی کنیم‏ و برای استواری این جامعه نظام‏ فرهنگی نوینی تدوین نماییم و سپس برای تثبیت آن فرهنگ،به‏ تبلیغ و تعلیم و تربیت بپردازیم.

باید بتوانیم یک هویت‏ فرهنگی مستقل بر اساس بینش‏ اسلامی برای بقای خود در دنیا ایجاد کنیم و الا رفتنی هستیم.

واژه‏ها در گفتمان غرب جا دارد.ما باید بنیانهای این‏ گفتمان را بیابیم و زیر سؤال ببریم تا بتوانیم گفتمان‏ دیگری تأسیس کنیم و فعلا تا تأسیس آن گفتمان در تخیل بحث می‏کنیم.

کیهان فرهنگی:مسأله همین است که‏ جامعه توسعه یافته فرهنگی با توجه به شرایط فرهنگی فعلی چه ویژگیهایی دارد و کی قرار است به آن برسیم؟مدتها در جامعهء ما بحث‏ توسعه مطرح بود.هنوز این مسأله حل‏ نشده،بحث جامعه مدنی پیش آمد و توسعه‏ تحت الشعاع آن قرار گرفت.حالا این سؤال‏ مطرح است که این جامعه مدنی چه‏ ویژگیهایی دارد و ساختار فرهنگی‏اش‏ چگونه باید باشد؟

دکتر افروغ:بحث پست مدرنیسم با ویژگیهای خاص‏ خودش اینقدر انعطاف‏پذیر و لغزنده است که نمی‏توان‏ ساختاری محکم در مورد آن تصور کرد.بهر حال یک‏ گفتمانی وارد کشور شده و این گفتمان،گفتمان غربی‏ است و با گفتار ریشه‏دار و تاریخی ما یعنی گفتمان‏ ایرانی اسلامی به گونه‏ای پیوند خورده است.ما برای‏ اینکه به آن ایده‏آل نهایی برسیم،باید با احیای هویت‏ تاریخی و گفتمان ریشه‏دار خودمان با آن گفتمان‏ برخورد و گفت و گو کنیم.من معتقدم ما دچار بحران‏ هستیم و این بحران بیشتر ناشی از ورود غیر طبیعی‏ گفتمان غرب و برخورد با گفتمان ایرانی اسلامی‏ ماست.یعنی هر جامعه‏ای که هویت تاریخی را فراموش کرده دچار آن می‏شود.

در مورد جامعه مدنی باید گفت تا قرن 18،این مفهوم‏ کل قلمرو سیاست و دولت را در بر می‏گرفت.در آثار لاک،روسو و کانت این قلمرو را می‏توان دید و بعلاوه، جامعه مدنی به معنی جامعه متمدن و جامعه مبتنی بر قانون نیز تعریف می‏شد.

در نیمه دوم قرن 18 اندیشمندانی چون آدام فرگوسن‏ عرصه‏ای مستقل از دولت را در جامعه مطرح کردند و آن کلیتی را که قبلا برای جامعهء مدنی فرض شده بود از آن گرفتند.هگل دولت را سنتز جامعه مدنی و خانواده‏ می‏داند و دولت را مظهر آزادیهای فردی می‏پندارد.اما در اندیشه مارکس جامعه مدنی قلمرو مستقل مالکیت‏ خصوصی روابط و بازار تعریف شده است.در اوایل‏ سده بیستم آنتونی گرامشی مفهوم جامعه مدنی را احیا می‏کند.گرامشی در تعریف جامعه مدنی از اقتصاد فاصله می‏گیرد و با آنکه چارچوب فکری‏اش‏ مارکسیستی است اما به دولت وصل می‏شود و در تعریف خود حتی از هگل هم فراتر می‏رود و جامعه‏ مدنی را بخشی از دولت می‏داند که در خدمت تولید رضایت است.در واقع عرصه سیاستهای فرهنگی دولت‏ یعنی جایی که هژمونی یا سرکردگی طبقات غالب‏ اعمال می‏شود.

در اواخر دهه 70 و 80 در اروپای مرکزی و شرقی‏ جامعه مدنی به عنوان حربه‏ای در مقابل دولت توتالیتر مطرح می‏شود و بعد از این تحولات ما شوق جدیدی نه‏ تنها در جهان سوم بلکه در همفکران غربی و شرقی‏ می‏بینیم که با طرح جامعه مدنی بدنبال سؤالهای دیرینه‏ دموکراسی و مشارکت هستند.در واقع همان مفهوم‏ گرامشی و هگل مجددا احیا می‏شود.در واقع در این‏ قرائت جدید افراد به دنبال مشارکت بیشتر و دموکراسی‏ و ملزومات آن هستند.به نظر من امروز قدر متیقن‏ جامعه مدنی این است:عرصه زندگی خصوصی مردم و گروههای اجتماعی،عرصه‏ای مستقل از دولت است و دولت نمی‏تواند براحتی به آنها دست‏اندازی کند.یا آنکه‏ حداقل دخالتهایش قابل پیش‏بینی است.

کیهان فرهنگی:می‏توان گفت جامعهء مدنی جامعه‏ای قانونمند است؟

دکتر افروغ:من با این تعریف موافق نیستم.جوامعی‏ وجود دارند که قانونمند هم هستند ولی مدنی نیستند.

کیهان فرهنگی:در این جامعه‏ای که شما تعریف کردید فرهنگ چه جایگاهی دارد؟

دکتر افروغ:جامعه مدنی دارای یکسری پیش‏ شرطهاست.یک سری عوامل فرهنگی،فلسفی، انسانشناسی و...در تحقق جامعه مدنی وجود دارد.

هر یک از این عوامل و عناصر می‏توانند در شکل‏گیری‏ و گسترش جامعه مدنی مؤثر باشند.

دکتر مددپور:کنفوسیوس می‏گفت اگر به اختیار من‏ بود تمام اصطلاحات را عوض می‏کردم و به اصلشان‏ برمی‏گرداندم.باید دید مفاهیم و اصطلاحات در چه‏ زمانی و برای چه منظوری وضع شده‏اند.با توجه به‏ تعریف فرهنگ باید گفت هر نوع سیاستی در هر نوع‏ فرهنگی نمی‏گنجد.فرهنگ دینی ویژگیهای خاص‏ خودش را دارد.نمی‏توان آثار پیکاسو را در متن فرهنگ‏ چینی قرار داد.یا شهروند اروپایی را نمی‏توان در کنار شهروند هندی قرار داد.مشکلی که الان به وجود آمده‏ این اصطلاحات مشترک است.ممکن است نشانه‏های‏ مشابهی از فرهنگ غرب در فرهنگ ما باشد،اما با آن‏ معنای جدید سابقه نداشته است.جامعه مدنی را می‏توان علی الظاهر بر اساس جامعه شورایی ارزیابی‏ کرد.اما جامعه شورایی دینی جامعه مقدس به‏ تعبیر فرنگی dercaS yteicoS است و جامعه مدنی‏ جامعه نامقدس یعنی denaforP .yteicoS

اولین فردی که بحث ادارهء دموکراتیک جامعه را در حوزهء دین بنحوی جامع مطرح کرد مرحوم آیت الله نایینی‏ بود.او به جای تعبیری که امروز آن را حکومت مدنی‏ می‏نامند،«حکومت ولایتیه»را قرار داد که در مقابل‏ «حکومت تملیکیه»واقع می‏شد.او گفت حکومت‏ تملیکیه مانند حکومت شبان بر گله است و حکومت‏ ولایتیه یک نوع همیاری و رفاقت در رسیدن به مقصد.

مرحوم نایینی توجه داشت که مسایلی را مطرح می‏کند که تا آن زمان سابقه نداشت.از دیدگاه او مسأله این‏ دکتر مددپور:در واقع‏ پیشنهادی که یک مسلمان برای‏ جامعهء مدنی می‏دهد این است که‏ چون جامعهء ایده‏آل دینی فعلا وقوع‏ پیدا نکرده،در این وضع بحرانی‏ قدری از لوازم حیات دینی صیانت‏ کنیم.

در متن نظریهء جامعهء مدنی‏ دینی،چندگانگی،بحران، پریشانی و شیزوفرنی فرهنگی وجود دارد.

اولین اندیشمندی که بحث‏ ادارهء دموکراتیک جامعه را در دین‏ به نحوی جامع مطرح کرد مرحوم‏ آیت الله نایینی بود.او به جای‏ تعبیری که امروز آن را حکومت‏ مدنی می‏نامند،«حکومت ولایتیه» را در مقابل«حکومت تملیکیه» قرار داد.

است که ما چون حکومت ایده‏آل اسلامی را نمی‏توانیم‏ اجرا بکنیم باید به قدر اضطرار«اکل میته»کنیم.به‏ عبارت دیگر چون نمی‏توانیم حکومت امام زمانی و جامعه دینی داشته باشیم و سیطره استبداد هم خسران‏ عظیمی است،آن مشکل را با حکومت ولایتیه حل‏ می‏کنیم.در این مسیر حدود و ثغور حیات خصوصی‏ و عمومی افراد و آزادیهایی فردی را هم مطرح کرد.

بنابراین چون آن برداشت جدید لائیک از جامعه مدنی‏ را با توجه به ذهنیت 1400 ساله اسلامی نمی‏توان‏ براحتی هضم کرد و مشکل ایجاد می‏شد،لذا برخی این‏ چنین یکسان‏سازی کرد.

از این منظر در حال حاضر هم علی الظاهر با توجه‏ به وضع موجود چون انسانهای متعالی دینی به حد کمال‏ وجود ندارند نمی‏توانیم جامعه الهی ایده‏آل را محقق‏ کنیم پس باید به نوع دیگری رضایت داد تا حداقل برای‏ متفکران دینی مجالی باشد که خلوت بکنند.

به زبان ساده‏تر،وقتی حقوق اسلامی محقق‏ نمی‏شود،پس زنده باد حقوق بشر!وقتی حقوق اسلامی‏ نیست اضطرار مطرح می‏شود و امروز ما این اضطرار جهانی را به صورت فرهنگی تجربه می‏کنیم.اما سعی‏ ما در برون شدن از اضطرار ناشی از بحران بی‏معنایی و بی‏تقدسی است.هر چند انسانهای متعالی قلیل‏اند اما خداوند بشر را به خود واننهاده و رها نکرده است.باید سعی کرد و تعهد عملی داشت.الان مسأله دهکده‏ جهانی و عضویت در آن مطرح است و در این جامعه‏ تکنولوژی عین فرهنگ است.در واقع برون‏افکنی‏ فرهنگ،تکنولوژی است.در چنین جامعه‏ای همه نوع‏ انسان وجود دارد از هیتلر تا آل کاپون تا اولیای خدا.اما باید گفت که دیگر،این«جامعه مقدس»نیست.اشتباه‏ نشود،منظور این نیست که جامعه،نامقدس و پلید است بلکه فقط«مقدس»نیست.به هر حال این‏ جامعه نامقدس به معنای پلید نیست.

کیهان فرهنگی:در واقع شما معتقدید که‏ زیر ساختهای فرهنگی ما با ویژگی‏های‏ جامعه مدنی تطابق ندارد؟

دکتر مددپور:بله.در این 150 ساله سه راه وجود داشت.یکی اینکه این قوم گرفتار شده در برهوت‏ فرهنگی در همان سنن منسوخی که از گذشته بر جا مانده و از اسلامیت معصومانه دور شده بود متوقف‏ شود و غرب را نابود کند.یا[دوم آنکه‏]به تمدن جدید انتقال پیدا کند و به قول میرزا ملکم خان تمدن فرنگی را بدون تصرف ایرانی اخذ کند.این دو وهم و گمان بود.

بعد از انقلاب بر اثر شکسته شدن بعضی از سپرهای‏ حفاظی سنّتی جامعه و غلبه تفکر مدرن(که روزگاری‏ حالت خصوصی داشت و به افراد خاصی مثل میرزا ملکم خان و آخوندزاده و عده‏ای از اعیان و اشراف و متفکران اختصاص داشت،گسترش پیدا کرد)وضعی‏ دیگر تکوین یافت.نکته دیگر قبل از بیان راه سوم این‏ است که بحران فعلی جامعه ما با بحران غرب تفاوت‏ دارد.بحران غرب بحران پایان تمدن غربی است اما بحران ما یک بحران انتقالی است؛انتقال و گذار از تمدن اسلامی به تمدن جدید؛مشکل این است که این‏ تفکر جدید در این سو سامان پیدا نکرده و سرچشمه‏اش‏ این طرف نیست.در نتیجهء همین بحران جریان سومی‏ پیش آمد که می‏خواست آن دو روش قبلی را با هم جمع‏ کند.یعنی ارزشهای گذشته و سنتی خودش را داشته‏ باشد و به مزایای مدنیت غرب هم برسد و اما هر قدر بیشتر اصرار می‏کرد بیشتر در باتلاق فرو می‏رفت و آن‏ ارزشهای خود را هم از دست می‏داد و بیشتر احساس‏ بیگانگی و اضطرار می‏کرد.حتی گاهی این احساس‏ بصورت تظاهرات غیر طبیعی مثل آتش زدن یک‏ کتابفروشی و برخورد کردن با برخی مجلات روشنفکری‏ بروز می‏کند.

در واقع یکسان‏سازی فرهنگی نیازمند یک زمینه‏ صلح‏آمیز است.شاید گاهی خشونت و جنگ هم لازم‏ شود.ارنست رنان پیشنهاد کرده بود برای یکسان‏سازی‏ فرهنگی توپهای آتشین را رو به مشرق بگیرند.حتی یکی‏ از نویسندگان روشنفکر و فیلسوف مدرنیته که تمایل به‏ تفکرات اشراقی و عرفانی کربن اخیرا گفته بود تساهل و تسامح را باید با زور به مردم تحمیل کرد!منتسکیو هم‏ همین عقیده را داشت،یعنی احساس می‏کرد یک مشت‏ افراد وحشی،عقب مانده و دور از مزایای مدنیت جدید مانند ژاپنی‏ها در دنیا هستند که باید آدم شوند.امروزه‏ نیز در عصر مدرنیسم در نشریات غربی مقالاتی از سوی‏ اساتید دانشگاه نوشته می‏شود و برای اشاعه مدنیت و ارزشهای جهانی غرب،پیشنهاد انفجار بمب هسته‏ای‏ و اعزام ناوگان و...در سرزمینهای عقب افتاده شرقی‏ می‏دهند.

البته به اعتقاد بنده راه چهارمی هم هست و آن تصرّف‏ در جوهر تمدن موجود است یعنی همان کاری که‏ اسلام با تصرّف در تمدنهای پیشین بخشهایی از آن را استحاله و هضم کرد.مثلا ما نظریهء فیثاغورث را در فلسفه و عرفان جور دیگری می‏بینیم.غرب جدید نیز از فرهنگهای گذشته ایده گرفت و در آنها«تصرّف‏ جوهری»کرد و این کار عظیمی است و ساده نیست و نمی‏توان بصورت شعار مطرح کرد.آن چیزی که در حال حاضر جریان دارد یکسان‏سازی فرهنگی است،که‏ به اعتقاد من یکنوع حوالت تاریخی است و به نوعی‏ قضا و قدر الهی.در واقع قضا و قدر را محلی در علم‏ جدید نیست،من هم فکر علمی اکنون زده ندارم و خودم را محدود نمی‏کنم به تفکّر علمی مدرنیته.بالاخره‏ بشر باید در این ظلمت آخر الزمانی وارد شود،گویا چاره‏ای هم ندارد.این بیچارگی هم از اختیار اوست.

یعنی با اختیار این بیچارگی را پذیرفته است.

از یک طرف دفاع از جامعه مدنی می‏شود و از آن‏ طرف هم مکتب نقادی از زشتی‏ها و تجاوزکاریها و سیطره‏طلبی و استثمار و طبقات جامعه مدنی انتقاد می‏کند.وقتی در این اندیشه،نفسانیت فرد موضوعیت‏ دارد چطور می‏توان از او انتظار ایثار داشت؟به اعتقاد من دهه اول انقلاب یکنوع سکته تاریخی در نیست انگاری رسوخ یافته در فرهنگ شرقی ما بود.

حضور امام در ایران یک سکته در تاریخ طبیعی‏ ارزشهای جهانی مدرنیته توأم با نوعی«تصرّف جوهری» بود.اما باید گفت که این اتفاق یعنی ورود به دهکده‏ جهانی مدرنیته رخ خواهد داد و ما علی الظاهر باید هزینه‏های خیلی بیشتری از خود غربیها برای تحقق این‏ جبر تاریخی پرداخت کنیم.در حالی که اگر تعهدی‏ عمیق نسبت به دیانت و حق و حقیقت می‏داشتیم چنین‏ بنام توسعه تکنولوژیک مرعوب آن نمی‏شدیم و ولایت‏ رحمانی و تصرّف جوهری نظام شیطانی مدرنیته و تکنیک را فراموش نمی‏کردیم.

کیهان فرهنگی:فرهنگ در شکل‏گیری‏ این جامعه چه تأثیری دارد و جایگاه فرهنگ‏ کجاست؟

دکتر حداد عادل:مسلم است که هر شیوه زندگی‏ جمعی و هر نوع خاصی از حکومت با یک فرهنگی‏ ملازمه دارد و تا آن فرهنگ به عنوان پشتوانه و پشتیبان آن‏ جامعه و آن نحوه زندگی اجتماعی وجود نداشته باشد آن‏ نحوه زندگی ممکن نمی‏شود.جامعه مدنی به هر معنایی که باشد برای خودش یک فرهنگی دارد و مبتنی بر ارزشها و باورها و یک رویکردهایی است که چه در شرق‏ چه در غرب و در جوامع اسلامی،در هر جایی باید با آنها همراه باشد.اما من بحثم را با این سؤال شروع‏ می‏کنم ما می‏خواهیم ببینیم جامعه مدنی به تعبیر غربی‏ کلمه چه فرهنگی لازم دارد یا می‏خواهیم ببینیم ما چه کار بکنیم؟

ما به عنوان یک مسلمان باید در برخورد با معانی و مفاهیمی که به دوران جدید غرب تعلق دارد و نیز در اقتباس آنها نهایت احتیاط را بکنیم برای این که این‏ اندیشه‏های سیاسی فلسفی غربی غالبا در یک فرهنگ و تمدنی رشد کرده که اساسش بر اعراض از خدا و عالم‏ غیب و وحی است.اگر ما می‏خواهیم توحید مدار باشیم باید همیشه این سؤال را از خودمان بکنیم که این‏ اندیشه‏ای که از غرب می‏گیریم چه نسبتی با توحید دارد.باید بر اساس سازگاری یا ناسازگاری اندیشه‏ها با توحید موضع بگیریم.بنابراین در استقبال از مفهوم‏ جامعه مدنی نباید شتاب کنیم و دستپاچگی بخرج‏ بدهیم.باید طمأنینه و تفکر لازم را اعمال کنیم.

با دید انتزاعی هم می‏توان به مسأله نگاه کرد.فرض‏ کنیم غربی وجود ندارد یا اگر هست تحمیلی به ما ندارد و آنگاه مشخص کنیم ما چگونه می‏خواهیم زندگی کنیم‏ و نظام مطلوب خود را طراحی نماییم.حالا اگر اسمش جامعه مدنی شد،بشود،نشد نشود.ما سر لفظ دعوا نداریم،در جامعه ما یک مشکلات، معضلات و موانعی از نظر حکومت کردن،رابطه‏ حکومت و مردم،حد و حدود حکومت و میزان آزادی و میزان مدارا وجود دارد.قطع نظر از دیدگاههای غربی ما به عنوان یک مردم مسلمان انقلاب کرده می‏خواهیم بر اساس مفاهیم دینی خودمان زندگی کنیم.بالاخره کمال‏ مطلوب ما مردم در برابر حکومت چیست؟حکومت‏ نسبت به مردم باید چگونه رفتار کند و رفتار مردم نسبت‏ به یکدیگر باید چگونه باشد؟بیاییم،مستقلا یک نظام‏ زندگی اجتماعی مبتنی بر ارزشهای اصیل اسلامی‏ تدوین کنیم بعد ببینیم این نظام چه فرهنگی لازم دارد و برای تأمین آن فرهنگ کوشش کنیم.ما خودمان هم یک‏ رسوبات نامطلوب فرهنگی از گذشته داریم که تا آنها را نزداییم نمی‏توانیم به زندگی مطلوب مبتنی بر فرهنگ‏ اسلامی برسیم.ما مردمی هستیم که در ادامه سیر یک‏ تاریخ زندگی می‏کنیم که هیچ وقت آزادی به معنای‏ مثبت کلمه از ناحیه حکومتها بصورت جدی در آن‏ وجود نداشته است،یعنی نظام استبدادی شاهی و سلطنتی آثار فرهنگی بسیاری در جامعه ما بر جا گذاشته است.حتی در حال حاضر پس از گذشت دو دهه از انقلاب اسلامی همین مردم انقلاب کرده و شهید داده تلقی صحیحی از این حکومت ندارند.ما هنوز قانون مدار فکر نمی‏کنیم.بسیاری از مردم ما که عاشق‏ انقلاب هم هستند ذهنیت فرهنگی رعایت قانون را ندارند.ما هنوز فکر می‏کنیم در هر اداره‏ای همه کارها را رئیس اداره انجام می‏دهد و لذا مردم توقعات غیر قانونی‏ از مسؤولان دارند.و براحتی فکر می‏کنیم رئیس می‏تواند هر کاری را انجام دهد.این مسأله تلخی است.ما باید برای ایجاد یک فضای فرهنگی متناسب با زندگی‏ مطلوب تلاش کنیم.

راه دیگر تحقق جامعه مدنی این است که ما با آگاهی‏ و بدون دستپاچگی مستقلا اندیشه کنیم و با پویایی‏ نظامی اجتماعی سیاسی را طراحی بکنیم و برای‏ استواری آن نظام فرهنگی را تدوین کنیم سپس برای‏ تثبیت آن فرهنگ اقداماتی در جهت تعلیم و تربیت و تبلیغات انجام دهیم.

کیهان فرهنگی:آیا جامعه مدنی صرفا شکل است و ما می‏توانیم با توجه به‏ ویژگیهای فرهنگی خودمان آن را در جامعه‏ پیاده کنیم یا اینکه این جامعه مدنی ملزوماتی‏ دارد و ویژگیهای خود را بر ما تحمیل‏ می‏کند؟

دکتر افروغ:جامعه مدنی صرفا یک شکل است و الزامی نیست که برای تحقق جامعه مدنی به فلسفه و مکتب خاصی پایبند شویم.بر خلاف لیبرالیسم که خود را منادی جامعه مدنی می‏داند،نگرش دینی اسلامی، و تفکر عرفانی ما جا برای تساهل و تسامح به آن معنایی‏ که عرض کردم را بیشتر و بهتر فراهم کرده است.

در اندیشه اسلامی عرصه خصوصی زندگی افراد حرمت دارد.جامعه مدنی صرفا یک شکل مطلوب برای‏ مشارکت اجتماعی است و زمینه را برای تمایز یافتگی‏ ساختاری،ایجاد رقابت و زدودن انحصار فراهم‏ می‏کند.همچنین قدرت تحمل شکست را در ما بالا می‏برد.تحقق جامعه مدنی نیازمند یک سری پیش‏ شرطهای اساسی است.یکی از پیش شرطها،پذیرش‏ قاعده بازی،رقابت و تساهل در برابر دیگران است.

یعنی باید بپذیریم که جامعه عرصه رقابت است و یک‏ قواعدی دارد.وجود تساهل و تسامح الزاما به معنای‏ بی‏تفاوتی نیست.تساهل غرب می‏تواند ریشه در بی‏تفاوتی افراد داشته باشد.بهر حال،انعطاف در رابطه با دیگران و احترام به برداشتهای ارزشی دیگران از شروط اساسی تحقق جامعه مدنی است.

علاوه بر آن تقسیم کار و تخصصی شدن و تمایز یافتگی که یک فرآیند اجتناب‏ناپذیر در جامعه هست یک‏ ضرورت و پیش شرط برای ورود به جامعه مدنی است، اما مشارکت اجتماعی نیروهای مختلف اجتماعی شرط کافی برای آن است.اگر ما تمایز یافتگی داشته باشیم‏ اما توجهی به مشارکت نداشته باشیم،جامعه مدنی‏ تحقق پیدا نمی‏کند.

در رابطه با صحبتهای دکتر مددپور من معتقدم‏ می‏توانیم عرصه خصوصی مقدس هم داشته باشیم.به‏ نظر می‏رسد برداشت ایشان از یک جامعه دینی،یک‏ جامعه توده‏وار است.جامعه‏ای سلسله‏وار که همه چیز از بالا شکل می‏گیرد و از پایین هیچ حرکتی صورت‏ نمی‏گیرد.برداشت من از حکومت حضرت رسول الله‏ (ص)و حضرت امیر(ع)و استنباطی که از نامه مالک اشتر دارم این است که جامعه دینی،توده‏وار نیست.در حکومت دینی توجه به اغماض،توجه به برادران غیر دینی و به قانون،ضمن پرهیز از قانونگرایی صوری و نفی اقتدارگرایی وجود دارد.اگر با مسأله قانون‏مداری، حساب شده برخورد نشود خودش جلوی رشد جامعه‏ مدنی را می‏گیرد.در نامه حضرت علی(ع)به مالک اشتر آمده است:«نگو که مرا فرموده‏اند و من می‏فرمایم و اطاعت امر را می‏پایم،[نگو المأمور معذور]چه این‏ کار دل را سیاه می‏کند و دین را پژمرده و تباه.و موجب‏ زوال نعمت است و نزدیکی بلا و آفت».

در مورد عوامل و عناصر مؤثر در تحقق جامعه دینی‏ باید در نگاه اول،به مسأله فلسفه سیاسی توجه داشت. اگر فلسفه سیاسی ما فردگرا،جمع‏گرا و یا بینا بین‏ باشد برخورد ما با جامعه مدنی متفاوت خواهد بود.ما باید تکلیف فلسفه سیاسی حکومت را مشخص کنیم. اگر قرائت فردگرایانه را بپذیریم رفتارهای دولت مشخص‏ و قابل پیش‏بینی است،حال آنکه در فلسفه سیاسی‏ جمع‏گرا رفتار دولت مشخص نیست و هر آن ممکن‏ است در عرصه خصوصی شما دخالت بکند.در دولت‏ نامحدود بالقوه هم باز این رفتارها قابل پیش‏بینی است. حداقل بحث جامعه مدنی این است که رفتارهای دولت‏ باید قابل پیش‏بینی باشد و مردم باید امنیت خاطر پیدا کنند.برداشت شخصی من از قانون اساسی جمهوری‏ اسلامی این است که این قانون پشتیبان دولت نامحدود بالقوه است.

مسأله دیگر،انسان‏شناسی و نگرش دینی است. بر خلاف اعتقادی که وجود دارد که غربیها تساهل‏ بیشتری دارند معتقدم غرب مدرن با اومانیسم و فردگرایی شکل گرفت.در واقع دمکراسی در غرب برای‏ حفظ منافع شخصی به وجود آمده است و قراردادهای‏ اجتماعی نیز حکم ابزاری برای حمایت از منافع فردی را دارند.لکن نگرش اسلامی،منیت را نفی کرده است.

یعنی شما در خدا غرق می‏شوید و طبعا در این صورت‏ نحوه ارتباط با دیگری که از شروط اساسی تساهل و تحقق جامعه مدنی است،راحت‏تر صورت می‏گیرد.

بعلاوه،در غرب وجود دو آلیسم دنیا و آخرت، دکتر افروغ:جامعه مدنی فقط یک شی‏ء و ابزار است و می‏توان‏ هویت دینی را با این ابزار مدرن‏ حفظ کرد.در واقع شرط لازم و ضروری رسیدن به هویت فرهنگی و دینی،جامعهء مدنی است.

در بحث تهاجم فرهنگی هر چه‏ خرده فرهنگها را کمتر مشارکت‏ دهیم،آنها بیشتر جذب فرهنگ بیگانه‏ می‏شوند.با مشارکت خرده فرهنگها ارزشهای عام و مورد قبول نظام‏ اجتماعی با مقبولیت بیشتری رو به رو می‏شود.

ما دچار بحران فرهنگی هستیم و این بحران،بیشتر ناشی از ورود غیر طبیعی گفتمان غرب و برخورد با گفتمان اسلامی ملی ماست.

جسمانی و روحانی،زیر بنا و رو بنا،بود و نمود کاملا مشهود است اما ما در عرفان ایرانی شیعی خود با دو آلیسم مواجه نیستیم.در عرفان اسلامی و ایرانی نفی‏ ثنویت هست و تمام اینها مقدمه‏ای برای تساهل بیشتر هستند.مسأله دیگر رابطه نظام فرهنگی به ویژه فرهنگ‏ عمومی با جامعه مدنی است.واقعا در فرهنگ گذشتهء ما تساهل و تحمل آرای مخالف بوده است.ما در فرهنگمان جوانمردی،فتوت و بخشش داریم.بندرت‏ در تاریخ ایران ما شاهد جنگهای فرقه‏ای و مذهبی‏ بوده‏ایم.برخورد کورش با یهودیان و همچنین صفویه با ارامنه تماما حکایت از برخورد باز ما با اقلیتهای دینی‏ می‏کند.

کیهان فرهنگی:می‏فرمایید پذیرش تساهل‏ و تسامح از ویژگی‏های جامعه مدنی است؟

دکتر افروغ:بله،من معتقدم اقشار مختلف‏ تفسیرهای دینی خاص خودشان را دارند.این یک بحث‏ جامعه‏شناسی است.فرهنگ و خرده فرهنگ داریم.

فرهنگهای مشترک به گونه‏های مختلف تفسیر می‏شود باید جایی برای این برداشتهای مختلف وجود داشته‏ باشد.در گروههای مختلف اجتماعی،برداشتها و رفتارهای مختلف دینی وجود دارد.باید جایی برای‏ تجلیات خرده فرهنگهای مختلف ایجاد کرد.بدون‏ تساهل و تحمل آرا و خرده فرهنگهای دیگران چگونه‏ می‏توان زمینه را برای تجلی آنها و طبعا دستیابی به وفاق‏ اجتماعی فراهم کرد.برگردیم به بحث قبلی خود،در فرهنگ ما بندرت کلمه«من»را به کار می‏برند این نشان‏ می‏دهد که ما برای تحمل گرایشهای مختلف دینی یک‏ دین واحد آماده‏تر هستیم.علاوه بر آن،در فرهنگ ما عنصر سنتز بین فرهنگها و اندیشه‏های مختلف فراوان به‏ چشم می‏خورد.

اینها همه حاکی از یک نوع تساهل است اما نکته مهم‏ دیگر علاوه بر نگرش دینی و انسان‏شناسی دینی و بعد فرهنگی،مسأله فقه است.بعضی معتقدند فقه مغایر با تساهل است در حالی که برداشت اولیه و سطحی من‏ از فقه غیر از این است.

به لحاظ فقهی زندگی خصوصی حرمت دارد بر خلاف‏ مسیحیت اعتراف به گناه نزد هر کس که باشد،گناه‏ است،بعلاوه یکی از شرایط بحث امر به معروف و نهی از منکر احتمال اثر است.در شرایط عادی و در برخوردهای روزمره اگر احتمال اثر نمی‏دهید تکلیفی‏ ندارید.مسأله مهمتر دیگر همانگونه که در بحث‏ پیش شرطها اشاره شد،بعد ساختاری و تمایز یافتگی‏ جامعه است.جامعه‏شناسان در کل به یک چیز معتقدند و آن اینکه جامعه سه فرآیند را پشت سر می‏گذارد:تجمع،تمایز یافتگی و انسجام.آنچه مورد بحث من است تمایز یافتگی است.یعنی اینکه با پیچیده‏تر شدن جامعه،تقسیم کار در آن ایجاد می‏شود و یک سری گروهها ظهور می‏کنند.این گروهها می‏توانند گروههای فرعی،افقی و یا عمودی باشند.به‏ عبارت دیگر گروههای ناشی از دسترسی به منابع کمیاب مثل ثروت،حیثیت و قدرت و بعد دیگر تمایز یافتگی خرده فرهنگهاست.خرده فرهنگهای مختلف با مشارکت اجتماعی که دولت به آنها می‏دهد می‏توانند شرایط لازم برای تحقق جامعه مدنی را فراهم کنند.

کیهان فرهنگی:آیا سراغ جامعه مدنی‏ رفتن به معنی دور ماندن از فرهنگ و ارزشهای دینی است و اگر بخواهیم به سراغ‏ جامعه مدنی برویم در واقع بایستی قید سنتها و اعتقادات را بزنیم؟یا اینکه می‏شود با اتکا بر باورهای فرهنگی خودمان جامعه مدنی‏ داشته باشیم؟

دکتر سمتی:برداشت من از صحبتهای دکتر مددپور این بود که ایشان یک روند مسلط را به تصویر کشیدند که از آن تعبیر قضا و قدر هم کردند.امروز بعضی‏ معتقدند در سطح جهان چه در هنجارها و ارزشها و چه‏ در شناخت و ادراکات،در حال یکسان شدن هستیم.

زیرا در فرآیندی در حرکت هستیم که آموزشهای یکسان‏ و مفاهیم مشترکی داریم.حتی اگر تا آن مرحله پیش‏ برویم که بشر به سوی یکسانی هم برود آن سؤال اولیه و مهم همچنان وجود دارد که تعریف ما از جامعه مدنی‏ چیست؟من معتقدم که ما می‏توانیم تعاریف ویژه‏ای‏ ارایه دهیم.با اینکه به عنوان یک جامعه‏شناس وقتی‏ واقعیات تجربی را نگاه می‏کنم قبول دارم که یک روند مسلطی وجود دارد و این روند،واکنش‏ها و پدیده‏هایی‏ را از جوامع مختلف به دنبال خودش دارد که مطلوب من‏ نیست،اما اگر معنای سخن آقای دکتر مددپور این‏ است که در این روند مسلط مجبوریم همان مفهوم و معنایی که در غرب وجود دارد بپذیریم من آن را قبول‏ ندارم.من معتقدم که می‏توانیم این مفاهیم را بازسازی‏ کنیم و به آن لغت‏ها معنای دیگری ببخشیم و عناصر دیگری را هم در آن تعبیه کنیم.این امکان حداقل از لحاظ نظر وجود دارد،اگر چه در عمل ممکن است‏ بسیار مشکل باشد.برای کاربردی‏تر کردن بحث‏ می‏گویم من روند مسلط را می‏پذیرم و معتقدم از قرن‏ پانزدهم این روند وجود داشته و جهان در همان زمان‏ یکسان شده است و از آن پس به تدریج بر قدرت و عمق و شدت این یکسانی افزوده شده است.در مقابل‏ این سلطه،یک راه،پذیرش و تسلیم است و راه دیگر اینکه من به عنوان کسی که اعتقاد به تأثیر گذاردن بر این‏ روند دارد می‏گویم که من اصل را در پس ذهنم نگه‏ می‏دارم ولی بر این باور هستم که در اینجا امکان‏ بازسازی وجود دارد.به این معنا که امکان این هست که‏ با نگاهی به حافظه جمعی تاریخی خودمان مفاهیمی را که از آن طرف می‏آید را در حوزه‏های جدید بازسازی‏ کنیم.اسم این را توسعه فرهنگی می‏گذاریم.به عبارتی‏ توسعه فرهنگی امکان یک دیالوگ مستقیم و بده بستانی‏ با گذشته تاریخی خودمان رفتارهای آن روند مسلط است،یعنی ما باید به این پرسش جواب بدهیم که آیا توانایی این بازسازی را در خودمان داریم که سنتزی‏ بوجود آوریم؟

گر چه این کار سخت و مشکل است و بسیار تلفات‏ خواهیم داشت ولی معتقدم ما می‏توانیم جامعهء دینی‏ای‏ را تصور کنیم که در آن بسیاری از عناصری که فکر می‏کنیم در جامعه و فرهنگ ما وجود ندارد ولی در تاریخ‏ وجود داشته است پدید بیاوریم و به آن جامعه دست پیدا کنیم.خلاصه اینکه اگر ما ظرفیتهای لازم را داشته‏ باشیم می‏توانیم بازسازی را انجام دهیم و همچنین این‏ امکان متصور است که ما تعریف دیگری از جامعه مدنی‏ بدهیم.

دکتر مددپور:سیر یا فراشد جهانی فرهنگ مسلط این را نشان‏ می‏دهد که فرهنگهای بومی و محلی‏ اضمحلال پیدا خواهند کرد و تر و خشک با هم خواهند سوخت.

دکتر سمتی:گر چه می‏پذیرم‏ که جهان به لحاظ فرهنگی به سوی‏ یک روند مسلط پیش می‏رود،اما این بدان معنا نیست که ما در این‏ روند مسلط مجبوریم همان‏ مفاهیمی را که در غرب وجود دارد قبول کنیم.

کیهان فرهنگی:آقای دکتر مددپور شما فرمودید ناگزیر از مشابه‏سازی و تعامل‏ فرهنگی در دنیای امروز هستیم.از طرف‏ دیگر راه چهارمی که ارایه می‏فرمایید مسأله‏ تصرف در فرهنگ است.یعنی فرهنگ‏ اسلامی بتواند در فرهنگ جهانی تصرف‏ ایجاد کند.به نظر شما امکان رویارویی این‏ دو و امکان تصرف اسلامی در فرهنگ‏ جهانی چگونه است؟

دکتر مددپور:من قصد ندارم وارد بحث جدلی شوم‏ چون خودم را از هیچ جناحی نمی‏دانم و نه مخالف و نه‏ موافق جامعه مدنی هستم.این را می‏دانم که جامعه‏ مدنی قطعی الوقوع است،مانند دهکده جهانی.البته‏ نگفتم مجبوریم بلکه گفتم به اختیار به این سو کشانده‏ می‏شویم.من تردید ندارم که اگر ستیزی با غرب در کار نباشد و تعهدی به امر قدسی وجود نداشته باشد.تمام‏ فرهنگهای جهانی به اختیار در یک فرهنگ واحد جهانی‏ مضمحل خواهند شد،البته با سلایق مختلف و به‏ صورت ماده فرهنگی در خواهند آمد.همانقدر که سلیقه‏ بلژیکی‏ها با فرانسوی‏ها و انگلیسی‏ها فرق می‏کند،اما همه در یک خانواده هستند ولی آن موجود اساطیری‏ هندویی که هنوز به این ارزشهای جهانی تن نداده است‏ از این خانواده بیرون است،و تفسیر خودش را جهان‏ سنّتی خود دارد.حفاظهای ذهنی و عینی این جهان‏ شکسته خواهد شد و شده است.پس سیر یا فراشد جهانی فرهنگ مسلط این را به ما نشان می‏دهد که‏ فرهنگهای بومی و ملی اضمحلال پیدا خواهند کرد و تر و خشک با هم خواهند سوخت.مدرنیته و مذهب شک‏ و نظریهء بت‏شکنی‏های بیکن و نحله انتقادی کانت و نظریه‏های مدرن انتقادی بعد از او تا نیچه و مارکس و کی‏یر کگور که با رنسانس و بسط آن اتفاق افتاد نقطه‏ عطفی است در فرهنگ قرن نوزدهم و بیستم اروپایی و بحث به انتقاد نیچه از نیست‏انگاری منفعل و انتقال به‏ نیست‏انگاری فعال و انکار هر گونه ارزشی که وجود دارد کشیده شده و امکان دارد دویست،سیصد سال آینده از آن نیست‏انگاری فعال باشد،از نظر نیچه.البته در وضعی دیگر در صورت تصرف جوهری ممکن است‏ گروههای تمدنی جدید بوجود بیایند،یعنی چیزی که‏ هانتینگتون پیش‏بینی کرده بود که تمدن اسلامی با سرزمینهایی که در حوزه فرهنگی اسلام زندگی می‏کنند با تمدن کنفوسیوسی جمع شوند.از آنطرف هم اروپا و آمریکا جمع شوند و برخورد تمدنها بوجود بیاید.اما در مورد راه چهارمی که عرض کردم،اضافه می‏کنم که در صد و پنجاه سال اخیر جز در برخی از وجودهای‏ استثنایی مثل حضرت امام و سالکان طریقت ایشان‏ حقیقتا جواب مسلمانی در افراد ندیدیم.برای تحقق این‏ راه چهارم همت اندکی وجود دارد.

دربارهء حقیقت جامعه مدنی و حضور مردم در آن این‏ نکته را بگویم که اینطور نیست که مردم در جامعه مدنی‏ خلق شده باشند،بلکه یک مردم دیگری در جامعه مدنی‏ خلق شدند.از اینجا حقیقت جامعه مدنی را اغلب‏ اشتباه می‏کنیم.بنا بر مشهورات فعلی روشنفکران و اهل‏ سیاست و حتی اهل دیانت،جامعه مدنی چیزی جز مشارکت عمومی،انتخابات آزاد،عدم تعرض به حیات‏ خصوصی و عمومی افراد،نظارت بر بیت المال یا برابری‏ حاکم با محکوم یا تفکیک قوا نیست.در حالی که این‏ حقیقتا یک نوع خلط تاریخی است.جامعه مدنی اصول‏ خودش را دارد و دقیقا جلوه و تجلّی فرهنگ غربی و برون‏ افکندگی سیر مدرنیته و نحله انتقادی نهضت‏ منور الفکری است.

کیهان فرهنگی:جامعه مدنی بالاخره چه‏ ویژگیهایی دارد؟

مددپور:جامعه مدنی تجسم به رسمیت شناختن حق نهضت روشنگری برای انتقاد از وضع موجود و انتقال از جامعه قدسی سنتی به مرحله فکری اسطوره‏زدایی و قدس‏زدایی از این جامعه و انتقال به عالمی غیر قدسی‏ که در آن همه چیز بنحوی تقلیل یافته و بی‏برکت و تقدس در شیئیت افقی نه عمودی توقف کرده‏اند و انسان‏ نیز به موجودی بی‏روح قدسی حتی به معنی پسوخنه‏ ) ehcyshP (پیش سقراطی بدل شود که در شیئیت‏ حیوانی حسابگرانه و احساساتی خود در افق زمین توقف‏ کند و در نهایت با ضربه‏های مدرنیته انسان را به نحو غریبی غیر انسانی و غیر ملکوتی کرد.یکسان‏سازی‏ جامعه سنتی و شرقی با ارزشهای جامعهء غربی از لوازم‏ فرهنگی جامعه مدنی است.انسان در این جامعه حق‏ رأی و نظر مخالف دارد تا آنجا که حتی به مقدسات نه‏ بگوید و کسی حق تعرض غیر قانونی به او ندارد و اگر هم تعرض کند به جایی نمی‏رسد.رونالد ریگان و مایکل جکسون و سلمان رشدی و امام خمینی همگی‏ حق دارند در این جامعه زندگی کنند و تا وقتی که متعرض‏ ارزشهای رسمی این جامعه از جمله ذات غیر قدسی آن‏ نشده‏اند و این نیز به مرحله تعرض غیر قانونی نکشد هیچ کس حق تعرض به آنها را ندارد.به همین دلیل‏ است که غرب فتوای قتل سلمان رشدی را نمی‏پذیرد زیرا توهین به مقدسات در عرف جامعهء مدنی و قانونی‏ مطابق حق بیان آزاد انسان روشنگر است.در آنجا حتی روشنفکران،نابودی مخالفان را با سلاحهای آتشین‏ با بمب اتم پیشنهاد می‏کنند.به اعتقاد آنها باید تسامح و تساهل و مداراگری با خصم را به زور به مردم تحمیل‏ کرد.

پس با این مقدمات ممیزه اساسی جامعه مدنی دینی‏ چیست؟بنده می‏گویم یکسان‏سازی ارزشهای اینجهانی‏ غربی با معانی و حقایق دینی شرق و همتراز کردن انسان‏ در فرد منتشر و انسان سوسیالیزه دموکراسی.

در جامعه مدنی دموکراسی تفاوتی بنیادی میان‏ حکمران و مردم نیست مردم در گذشته در نظامهای‏ دینی و مقدس ایمان داشتند که حکمران حقیقی در مقام‏ نبوت و امامت و نایب امام متمایز از آنهاست زیرا از تفضل و مکرمت و فره و ولایت قدسی و الهی بهره‏مند است،اما در عصر حاضر قدرت اقتصادی و سیاسی‏ منبعی الهی و قدسی ندارد بلکه از طبقات اجتماعی‏ بیرون می‏آید و هیچ گونه قوه قدسیه او را صیانت‏ نمی‏کند.آنچه در این حوزه قدرت اینجهانی اهمیت‏ دارد این است که قدرت‏طلبی،منفعت جویی، سود اندیشی و سوداگری جوهر جامعه مدنی است و انسان حقیقا گرگ انسان است و معنویت و عاطفه‏ انسانی امری خصوصی.کار جامعه مدنی جدا کردن‏ دین از معرفت دینی،نومن از فنومن و ذهن از عین و سوبژکتیو کردن همه امور و جدا کردن امر مقدس از امر نامقدس و غلبه نازلترین ساحت حیات نفسانی‏ اینجهانی بشر به عنوان ارزشهای جهانی است.

در علت وجودی جامعه مدنی هابز می‏گوید انسان‏ گرگ انسان است،پس باید و از طریق قانون و جامعه‏ مدنی نگذارید انسانها به یکدیگر تعرض کنند ولی‏ ماهیت این گرگ که منتفی نمی‏شود.جوهر و ماهیت‏ دکتر مددپور:جامعهء مدنی‏ اصول خودش را دارد و دقیقا جلوه و تجلی فرهنگ غربی و برون افکندگی سیر مدرنیته و نحله انتقادی نهضت‏ منور الفکری است.

دکتر افروغ:جامعهء مدنی‏ صرفا یک شکل است و الزامی‏ ندارد که برای تحقق جامعهء مدنی‏ به فلسفه و مکتب خاصی پایبند شویم.

گرگی در وجودشان هست.به قول یکی از خبرنگاران‏ در یک یکی از مصاحبه فانتزی،گفته بود«انسانهای‏ ماکیاول انسانهایی هستند که با کارد و چنگال گوشت‏ قربانیان خودشان را مصرف می‏کنند».در این تفکر سلطان باید شیر،روباه و یا گرگ باشد تا بتواند جامعه‏ را ضبط و مهار کند،لاک و کانت و اسپینوزا و روسو و دیگر اندیشمندان هر کدام یک جوابی به نوع جامعه‏ مدنی خویش دارند ولی این متعلق به مدنیت اسلامی و نحوهء حیات سیاسی و معیشت مسلمانان نیست.بلکه‏ مدنیت دد و دام است.در عالم اسلامی با شعار دفاع‏ از حق حیات مردم کسی مثل سلمان رشدی نمی‏تواند به مقدسات توهین کند،این مسلما پذیرفته نیست.اما در جامعه مدنی در آنجا که تولرانس و تساهل و تسامح‏ هست،امر مقدسی نداریم.در جامعه مدرن که تجسم‏ و برون افکندگی سیر مدرنیته است،حق شک کردن و انتقاد از همه چیز وجود دارد.در چنین جامعه‏ای هم امر مقدس و هم نا مقدس می‏تواند مورد انتقاد و شک قرار بگیرد.دین نیز با قرار گرفتن در یک حوزه خاص حتی‏ می‏تواند جامعه نا مقدس را تحکیم کند و معرفت دینی‏ نیز در جامعه مدنی نا مقدس محسوب شود.دین‏ خصوصی می‏شود و در حوزه‏ای محدود،شخصی و ذهنی قرار می‏گیرد تا تفکر مدرن بنحوی عمومی کار خودش را بکند و نهایتا یک نوع جواب غیر دینی برای‏ حیات انسان پیدا کند.ما یک زمانی در عصر امام‏ خمینی-قبل از این دوران بحرانی-به یک نوع معانی‏ چون تصرف جوهری اسلامی و دینی تعلّق داشتیم، بطوری که موجب می‏شد متفکری مثل هانتیگتون از ما احساس خطر کند و بگوید:«از امروز تمدن اسلامی‏ جلوی تمدن شما(غرب)قرار دارد.اگر تا دیروز برخورد شما با دیگران ایدئولوژیک بود(در واقع جامعه‏ شوروی یک جامعه ایدئولوژیک سیاسی بود)اما اینجا با نوعی تمدن و فرهنگ برخورد دارید».در واقع در ایران بعد از صد و پنجاه سال مقاومت نسبی در برابر یکسان‏سازی فرهنگی میان غرب و اسلام،یک انقلابی‏ اتفاق افتاد و بدنبال آن نهضتهایی هویت‏جو در جهان‏ اسلام شکل گرفت که آنطرف احساس کرد که واقعا این‏ بار مدنیتی شکل می‏گیرد.این مدنیت دینی می‏خواهد برای همهء مسایل با استفاده از منابع خودی پاسخ‏ بیابد.

اما در مقابل این وضع تصرف جوهر در حال حاضر ما با انفجار اطلاعات از طریق شبکه‏های رایانه‏ای‏ مواجه هستیم.دانشگاه بنحوی انفعالی تسخیر و تصرّف شده است.حتی حوزه‏های علمیه هم در معرض زلزله فرهنگی هستند.خواندن جامعه‏شناسی، روان‏شناسی،علوم جدید و مدیریت در برخی از طلبه‏های جوان متجدد حوزه‏ها به حدی است که گاهی‏ اوقات فقه و اصول فراموش می‏شود.یک زمانی طلبه‏ها برای پیدا کردن یک حدیث چند جلد از بحار الانوار را ورق می‏زدند و ضمن پیدا کردن یک حدیث صد حدیث‏ دیگر را هم می‏دیدند ولی الان با شیوه کامپیوتری درست‏ می‏روند سر همان حدیث.اصلا ریاضت معنوی دینی‏ نمی‏کشند.با چنین شیوه‏ای او دیگر جواب مسلمانی‏ نمی‏تواند پیدا کند.این تفکر جدید که همه چیز را فقط متعلق به این زمان می‏داند و نقش دوران دیگر را نادیده‏ می‏گیرد به سمت یکسان‏سازی در دنیا پیش می‏رود و تنها یک همت عالیه اسلامی می‏تواند جلودار آن باشد.

همت مسلمانی می‏طلبد و راحت هم نیست و از جهاد هم مشکلتر است.

کیهان فرهنگی:با توجه به دیدگاه آقای‏ دکتر مددپور در خصوص یکسان‏سازی آیا این همت عظیم برای رویارویی با تمدن‏ غرب وجود دارد؟باید با چه سلاحی مسلح‏ شویم تا بتوانیم ارزشهای دینی،اعتقادی‏ و فرهنگی خودمان را در مقابل این هجوم‏ فرهنگ جهانی حفظ کنیم؟

دکتر حداد عادل:به نظر من مدیران و تصمیم‏گیرندگان جامعه ما که نوعا علم فلسفه‏ نخوانده‏اند و عموما با علوم انسانی بیگانه هستند باید در برخورد با مضامین و مفاهیم غربی و اقتباس روشها و مفاهیم غربی احتیاط کنند.این تکرار حرف قبلی من‏ است ولی من آگاهانه آن را تکرار می‏کنم و عرض می‏کنم‏ در جامعه‏ای که امر قدسی در آن غایب است و در پرانتز نهاده شده است و از جامعه‏ای که عنصر مقدس‏ مغفول عنه قرار گرفته و جدی نیست،نمی‏شود به آسانی الگوی توسعه را گرفت.در جامعه‏ای که مدعی است‏ امر قدسی روح زندگی است و می‏خواهد

«ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه رب العالمین»

را نصب‏ العین خودش قرار دهد به آسانی نمی‏توان اقتباس و تقلید کرد.مطلب دیگر اینکه انقلاب ما دشمنان خودش را داشته و دارد.ما در یک نقطه از دنیا بدون رضایت و میل غرب بر اساس الهامات دینی با زعامت یک رهبر دینی انقلابی را به پیروزی رساندیم و خواهان حکومت‏ دینی شدیم.چیزی که غرب از چهار صد سال پیش‏ امتناع آن را اعلام کرده بود.این انقلاب در واقع هم‏ مبارزه با نفوذ غرب در ایران بود و هم مبارزه با تسلط جماعت غرب‏گرای غرب زده که در این صد و پنجاه سال‏ اخیر بر کشور ما حاکمیت پیدا کرده بودند و منافع‏ اقتصادی و سیاسی غرب هم در این خطه دنیا مورد تهدید قرار گرفت.ما هیچ وقت نباید فراموش کنیم که‏ دشمنی که از در خارج شده ممکن است از پنجره تحت‏ عناوین مختلف وارد شود.این دو حساسیت چه از لحاظ اعتقادی و چه سیاسی باید مورد توجه همه‏ دوستداران ایران و اسلام باشد.بعد از این دو مقدمه‏ باید گفت نمی‏توان صرفا تماشاگر بود.اگر قضا و قدر، خواست تاریخی،فشار غرب،دهکدهء جهانی،موج‏ روز افزون،یکسان‏سازی و...است نمی‏توان نسبت به‏ مسایل جامعه ساکت بود و راه حل پیشنهاد نکرد.ما می‏خواهیم جامعه‏ای را با بیش از شصت میلیون‏ جمعیت با سلیقه‏ها و گروههای مختلف اجتماعی بر اساس قرآن و اسلام اداره کنیم.خوب حالا باید ببینیم‏ تساهل در چنین جامعه‏ای چه معنایی بایستی داشته‏ باشد،دخالت دولت در امور مردم چه اندازه باید باشد.

باید دید جای امر قدسی در این جامعه کجاست؟ما برای ایجاد و سامان دادن به یک نظام منطقی و معقول‏ باید کوشش کنیم.حالا هر چیز آن با جامعه مدنی جور در آمد در بیاید.اگر هم جور در نیامد،نیاید.زیاد دلواپس نباشیم.مستقل و اسلامی فکر کنیم.با مراجعه‏ به قرآن و نهج البلاغه و نامه امیر المؤمنین به مالک اشتر، به سیره رسول الله(ص)،احکام فقهی،تعالیم امام راحل‏ و سخنان مقام رهبری و تفکر و تعقل خودمان یک نظام‏ معقول منطقی را که در آن همه این عناصر حضور داشته‏ باشد طراحی و تدوین کنیم و در چاله و دام عناوین‏ نیافتیم.البته این امر ساده‏ای نیست.گفتن آن آسان و عمل کردن به آن دشوار است ولی به همان اندازه که مهم‏ است دشوار است و بالاخره بود و نبود ما در گرو این‏ است که آیا ما می‏توانیم یک هویت فرهنگی مستقل بر اساس بینش اسلامی برای بقاء در دنیای امروز ایجاد کنیم؟اگر نتوانیم رفتنی هستیم و اگر بتوانیم ماندنی‏ هستیم.یک نکته را باید توجه داشت که اگر غربی هم‏ وجود نداشت و اگر دشمنی هم نبود و اگر مفاهیم هابز و لاک و روسو و دیگران هم نبود ما در جامعه خودمان‏ یک سابقهء مزاحم داریم.یعنی 2500 سال حکومت‏ استبدادی مردم ما را به نوعی تربیت نکرده که بتوانند مشارکت کنند،از استبداد بپرهیزند و با یکدیگر قانونمند زندگی کنند به معنای معقول قرآنی مدارا داشته باشند.

در این جامعه سلطان محمود،ناصر الدین شاه، آقا محمد خان و غیره حکومت می‏کردند.خیلی وقتها دکتر سمتی:معنای‏ توسعهء سیاسی لزوما وجود احزاب و گروههای فشار نیست.وجود آنها حتی نشانه‏ مدنیت هم نیست.

توسعه فرهنگی به این‏ معناست که حس هویت خودی‏ و جدایی از دیگری،یک مرز مشخص و بارزتری پیدا کند.

بحران فرهنگی انحصار به‏ جامعهء ایران ندارد.این بحران، پدیده‏ای جهانی است و بسیاری از متفکران در غرب و جهان سوم به آن اشاره دارند.

با این حال در جامعهء ما به‏ خاطر تحولات بزرگ اجتماعی، بحران دو چندان شده است.

این مغالطه اتفاق می‏افتد که ما فکر می‏کنیم که مخالفت‏ با غرب به معنای این است که به تاریخ و گذشته‏ خودمان رجوع بکنیم.خیر این دومی هم به اندازه اولی‏ معیوب است.ما باید ققنوس‏وار تلاش کنیم از دل‏ خاکستر یک پرنده جدیدی بیرون بیاید.و جوهر و گوهر این خاکستر موجود است.

کیهان فرهنگی:راهکارهای عملی و مؤلفه‏های لازم آن در جامعه ما وجود دارد؟

دکتر حداد عادل:راهکارهای عملی آن شناخت هر چه بهتر حقایق و معارف الهی و اسلامی،واقعیتهای‏ دنیای امروز و تلاش برای ایجاد یک نظامی ملهم و منبعث از آن حقایق الهی برای اداره این واقعیتهای‏ امروزی دنیاست.در اینجا اگر ارزشهای مستقل‏ خودمان را حفظ نکنیم و نخواهیم برای آنها بها و تاوانی‏ بپردازیم البته بازی را باخته‏ایم.یعنی اگر ما بخواهیم‏ رفاه و توسعه و مصرف و ارزشهای غربی را در کنار خدا و دین و ایمان حفظ بکنیم معلوم نیست،اینها با هم‏ جمع شوند.یعنی در واقع باید یک خط نگهدار ارزشی‏ داشته باشیم که مواظب باشد که ما یک جاهایی باید از بعضی چیزها برای حفظ ارزشهایمان صرفنظر کنیم.

باید توجه داشت که باید برای این دنیا هم فکر بکنیم.

کیهان فرهنگی:آقای دکتر افروغ، برخلاف نظر جنابعالی که مسأله جامعه‏ مدنی را امری بسیار پذیرفتنی و منطبق با ویژگیهای فرهنگی کشور و فرهنگ بومی، ذکر کردید.حال آنکه بعضی دوستان اشاره‏ کردند که این کار چندان هم ساده نیست و ما با پذیرش جامعه مدنی با یک فرهنگ‏ مسلط غربی‏رو برو می‏شویم که ناگزیر از پذیرش بخشی از آن و یا حل شدن در قسمت دیگری از آن هستیم.اگر ممکن‏ است در این رابطه توضیح بفرمایید.

دکتر افروغ:بنده این احساس خطر را نکردم.چون‏ من با جامعه مدنی برخورد شکلی داشتم نه برخورد محتوایی و مقداری از صحبت جناب آقای دکتر مددپور درست است و من با ایشان هم عقیده و همدرد هستم.

منتها احساس می‏کنم که بحث من یک بحث دیگری‏ است.اگر ما با مبانی فلسفی و سیاسی غربی بخواهیم‏ مفاهیم را وارد کنیم این احساس خطر وجود دارد.ما می‏خواهیم یک جامعه مطلوب را از نظر مدیریت و اداره‏ کردن بررسی کنیم که چه خصوصیاتی بایستی داشته‏ باشد.مردم بالاخره باید نقشی در حکومت داشته باشند یا خیر؟ما یک قانون اساسی داریم.این قانون اساسی‏ چه می‏گوید؟قانون اساسی پیش‏بینی جامعه مدنی را کرده است.ظرف لازم برای مشارکت اجتماعی هم در آن فراهم شده مثل مسأله شوراها،انتخاب شهرداری‏ها توسط مردم و...ضمن اینکه اگر شما آنطرف قضیه را نگاه کنید یعنی در جامعه‏ای که تودهء مردم و گروهها هیچ نقشی ندارند،انحصار و استبداد مطلق وجود دارد.حالا آیا این مورد پسند و دلخواه ماست؟عرض می‏کنم من برخورد شکلی کردم ضمن اینکه اگر ما به‏ استقبال تحولات فرهنگی نرویم آنوقت است که فرهنگ‏ بومی و ملی خودمان از بین می‏رود.ما باید آگاهانه‏ دست به انتخاب بزنیم تا به سؤالهایی که امروزه مطرح‏ است پاسخ دهیم.امروز بحث جامعه مدنی و تساهل‏ مطرح است.ما نمی‏توانیم بگوییم صبر کنید تا ما برگردیم تمدن خودمان را بسازیم و سپس پاسخ‏ بدهیم؟بالاخره از این تساهل تعابیر مختلفی وجود دارد و ما این تعبیر را می‏بینیم و فکر می‏کنیم این نحوهء آن هم‏ در تاریخ بوده است.ضمن اینکه با پذیرش ارزشهای‏ عام مورد نیاز،جامعه‏ای با مشارکت اجتماعی بهتر فراهم می‏شود.الان در تهاجم فرهنگی از زمینه‏های آن‏ غفلت می‏شود.در بحث تهاجم فرهنگی هر چه خرده‏ فرهنگها را کمتر مشارکت دهیم،آنها راحتتر جذب‏ فرهنگ دیگر می‏شوند و هر چه بیشتر مشارکت ایجاد شود ارزشهای عام و مورد قبول نظام اجتماعی و اسلامی با مقبولیت بیشتری رو برو می‏شود.

بنده معتقدم جامعه مدنی با ویژگیها و ارزشهای‏ فرهنگی خودمان قابل بازسازی است.و خیلی راحت‏ می‏توانیم این مفهوم را در درون فرهنگ خودمان جذب‏ کنیم.

جامعه مدنی یک ضرورت است و فرآیند پیچیده‏تر شدن جامعه این مسأله را به ما دیکته می‏کند.گذشته‏ تاریخی ما هم مؤید آن است.در واقع عامل اصلی‏ باز دارنده تحقق جامعه مدنی به این تعبیر ساخت سیاسی‏ است و این هم فقط خاص ایران نیست و سایر کشورهای خاورمیانه را هم در بر می‏گیرد.این ساخت‏ متصلب سیاسی باعث یک انحصار در جامعه شده و اجازه رویش به خرده فرهنگها و گروههای مختلف را نداده است.با مشارکت بهتر می‏توان به تمدن اسلامی‏ رسید یا بدون مشارکت؟آیا بهتر است تنها یک تعداد خاصی عمیق فکر کنند و به آن برسند و یا اینکه ما مشارکت عمومی و همگانی را هم داشته باشیم؟

دکتر مددپور:درمان در حقیقت نسخه پیچیدن‏ نیست.مشکل ما این است که همیشه بر مفاهیم‏ دیگران اصرار می‏کنیم.آیا ما برای اجرای قوانین قرآنی‏ یعنی قوانینی که هر کس می‏تواند براحتی آن را بفهمد تأکید کرده‏ایم؟یعنی چیزهایی که همه آنها ساده هستند و نسخه آن هم پیچیده شده است.

اگر قرار بود بشر با عقل اینجهانی و ناسوتی خود هدایت شود به جای نزول کتابهای مقدس و قرآن خداوند چند کتاب منطق و یک دوره علم سیاست و اصول‏ جامعه مدنی را برای بشر وحی می‏کرد و قال قضیه کنده‏ می‏شد.اما چنین نیست.ما با عقل خود به بیراهه‏ می‏رویم و رفتیم و روز بروز هم بیشتر این معضلات و بحرانها آشکارتر خواهد شد.

مسأله اینجاست که ما به یک خطای تاریخی غیر خودآگاهانه گرفتار آمده‏ایم که مرز میان علوم را نمی‏توانیم درک کنیم.تصور می‏کنیم مکاشفاتی که در درون ما اتفاق می‏افتد و هیچکدام در حقیقت اکتسابی‏ نیست،از جامعه یاد گرفته‏ایم و فرهنگ را امری تعاملی‏ و بشری می‏دانیم.تصورمان این است که بشر مستقلا این را کشف کرده است،منابع غیبی را درک نمی‏کنیم.

یکی از ویژگیهای جامعه مقدس دینی این است که به‏ همتهای عظیم و انسانهای متعالی و عالی نیاز دارد در حالی که جامعه مدنی به همت عظیم نیاز ندارد. انسانهای متوسط و میانمایه و فرو مایه جامعه مدنی را بر اساس تئوری لاک و هابز می‏توانند ایجاد کنند.اما جامعه دینی را آدمهای دون و متوسط نمی‏توانند تأسیس‏ کنند.وقتی آدمهای متوسط ادعای تحقق جامعهء دینی‏ کردند مسلم بدانید که وحشتناک خواهد بود.به زور می‏خواهند یک سری عادات را بر جامعه تحمیل کنند. جامعه احساس اختناق می‏کند و اینجا مشکل و معضل‏ بوجود می‏آید.به اعتقاد بنده امروز جهان ما نیازمند یک‏ جهش عمومی معنوی و قدسی است.

دکتر حداد عادل:ما برای‏ ایجاد و سامان دادن به یک‏ نظام منطقی و معقول باید تلاش کنیم.حالا هر چیز آن با جامعهء مدنی جور در آمد در بیاید.اگر هم جور در نیامد دلواپس نباشیم.

دکتر سمتی:مفاهیمی‏ مانند جامعه مدنی در یک‏ گفتمان خاص معنا می‏دهد.

ما باید مبانی را بیابیم و زیر سؤال ببریم تا بتوانیم گفتمان‏ دیگری تأسیس کنیم.

دکتر حداد عادل:در میان ما مسلمانان خودآگاهی‏ اجتماعی و معنی اجتماعی دین رشد نکرده و یکی از موانع ایجاد جامعه مدنی اسلامی مطلوب ما همین‏ ضعف است.تصور ما از دین یک تصور فردی و شخصی است و جامعه و اجتماع به عنوان یک هویت و واقعیت جای شایسته خودش را در تفکر و تصور دینی‏ ما پیدا نکرده است.تفکر اجتماعی بر اساس ارزشها و احکام دینی در ما رشد کافی نکرده است و حتی فقه نیز بیشتر جنبه فردی دارد.

به علت این تصور فردی از دین در مورد مهمترین‏ مسأله اجتماعی که حکومت و رابطه حکومت با مردم‏ است به اندازه کافی فکر نکرده‏ایم.متأسفانه فرهنگ‏ اجتماعی ما مردم متدین ضعیف است و باید توجه مردم‏ را به اهمیت حقوق اجتماعی جلب کنیم.

کیهان فرهنگی:تحقق جامعه مدنی با توجه به ویژگیهای فرهنگی کشور ما چه‏ پیامدهایی بدنبال دارد؟آیا بحران را عمیقتر می‏کند،آن را حل می‏کند یا هویت اسلامی‏ را شکل می‏دهد و تقویت می‏کند؟

دکتر سمتی:قطعا یک سری تعارضات وجود دارد. اگر ما پیش فرضمان این باشد که انسانها متوسط هستند در تاریخ سیزده چهارده قرن خودمان،جامعه و انسانها و مجموع تعاملات،کشش شخصیت توانمند و متعالی‏ مثل خود حضرت علی(ع)را نداشتند.پس امکان تحقق‏ جامعه دینی را تقریبا غیر ممکن می‏کند.پس اگر، همتهای بالا بخواهیم که آن همتها معمولا وجود ندارد و چیزی که وجود دارد انسانهای متوسط هستند.پس حالا باید چه کرد؟معتقدم جوهره اولیه مدرنیته ایجاد یقین بود که روشنگری علم مدرن نیز نتیجه بسیار جدی آن‏ است.یعنی امکان شناخت و دست یافتن به قوانین‏ موجود در طبیعت وجود دارد.اما در نهایت سرشار از شک و ابهام شد.مدرنیته در عین آرزوی ایجاد یقین در انسانها به ابهام و تشکیک و نسبی‏گرایی منتهی شد.من‏ معتقدم که اگر ما آن مسیر غرب را برویم مسیری است‏ که تمام واقعیت عینی و تجربی موجود را تقریبا زیر سؤال می‏بریم.اما ما می‏خواهیم یک دولت را اداره‏ کنیم.می‏خواهیم جامعه‏ای بر اساس ایده‏ها و آرمانهای‏ دینی حاکم کنیم.به عبارت دیگر اگر در این جامعه‏ همه دیندار بودند نیازی به هنجارها و قانون و ابزار و زور و سرکوب نداشتیم.بنابراین به نظر می‏آید که در دنیای‏ مدرن حداقل ضرورت ایجاب می‏کند که مجموعه‏هایی‏ داشته باشیم که این انسانها را از اینکه پایشان را از حد خودشان فراتر بگذارند جلوگیری کنیم.به عبارت دیگر اگر بگوییم این همت والا بایستی در انسانها بوجود بیاید که آدمها دیندار شوند و در نتیجه جامعه دیندار شود،می‏توانیم ادعا کنیم که جامعه آرمانی ما بوجود آمده است.ولی بحث اصلی این است اگر انسانها متوسط بودند پس نیاز به نظم و انضباط و ایجاد مقررات‏ و قانون هم هست.پس بحث ما کار آمد زندگی کردن‏ است نه اینکه زندگی کردن بر اساس پتانسیلها و همتهای‏ والایی که هنوز به وجود نیامده است.ما بایستی حد متوسط را مبنای حرکتمان بگذاریم.جامعه مدنی با عناصر خودی امکان بازسازی دارد.ولی من خودم هنوز در این باره موضع ندارم.چون به عنوان یک محقق و کسی که مطالعه می‏کند برای آن هنوز جوابی ندارم.خود من هم به یک معنا دردمندم و فکر می‏کنم که این پاسخ‏ کجاست؟از یکطرف دوست ندارم تمام آن چیزی را که‏ هست بپذیرم،از طرف دیگر می‏گویم شاید دومین‏ گزینه بهتر باشد.

این فرآیند کاملا باز است.در این فرآیند همه چیز سیال و امکان‏پذیر است.امکان بازسازی چنین چیزی‏ وجود دارد.اگر همه چیز را ثابت فرض کنیم و نهایت‏ را از حالا متصور شویم و امکان تحقق چیزی بدیهی را هم نداشته باشیم،باید همه چیز را کنار بگذاریم. دکتر مددپور:رودخانه‏ای است و سیلی هم آمده و یک عده‏ای را با خود می‏برد.اگر کاری نکنیم به اقیانوس‏ مدرنیته می‏رسیم و در آنجا همه جهان یکسان می‏شوند و تفاوتهای بنیادی نخواهد بود.در شرایطی که انسانهای‏ عالی و متعالی وجود ندارند و انسانهای در دسترس‏ متوسط و میانمایه و فرومایه هستند بنده هم در شرایطی جامعه مدنی را بر جامعه استبدادی یا غیر مدنی‏ ترجیح می‏دهم.جامعه مدنی‏ای که دین خودش را هم‏ دارد و دعوی‏های بزرگ نمی‏کند.یکباره در جهالت‏ نمی‏گوید من در همین امروز تمام عالم را کن فیکون‏ می‏کنم.البته تفکر غایی ما باید تفکر ولایی شیعی و تفکر امام زمانی باشد.هر حکومتی و جامعه‏ای به‏ جامعه امام زمانی نزدیکتر است مطلوبتر است و جامعه‏ مدنی در انتهای قوس نزولی منتهی به جامعه دینی قرار دارد و به عبارتی نازلترین و فرومایه‏ترین جامعه نیز محسوب می‏شود.اگر بشر نتواند دینی زندگی کند باید گفت اقلا یک طوری زندگی کند که دنیایش از بین‏ نرود.خداوند برای شیطان و حیات نفسانی انسان هم‏ امکاناتی قرار داده است که بنشیند و فکر کند.برای این‏ بشر میانمایه و دون امکان حیات مدنی و سیاسی مبتنی‏ بر قوانین موضوعه بشری وجود دارد.معتقدم همین‏ جامعه مدنی به نوعی بدیل جامعه دینی است.این‏ جامعه در شرایط خاصی بر جامعهء استبدادی یا جامعه‏ای که دین ندارد و ادعای دین می‏کند ترجیح داده‏ می‏شود.

دکتر سمتی:اگر ما جامعه دیندار را بوسیله حزب، مشارکت یا اتمیزه شدن صرف یا به هر وسیله‏ای بتوانیم‏ کارآتر و دیندارتر کنیم آیا مانعی در آن هست؟ می‏خواهم بگویم تأثیر جامعه مدنی بر فرهنگ ما نه‏ می‏تواند منفی باشد و نه مثبت.همانطور که گفتم‏ معنای توسعه سیاسی لزوما وجود حزب و وجود گروههای فشار نیست.حتی وجود آنها لزوما نشانه‏ مدنیت نیست.ولی قطعا بدانیم مجموعه کار بشر و مجموعه خلاقیت‏ها و تلاشهای بشری در قرن بیستم و نوزدهم نشان داده است که حزب یک مکانیسم خوبی‏ برای انتقال خواسته‏ها و تقاضاهای مردم است.

روزنامه‏ها و رسانه‏ها نیز برای ایجاد ارتباط بین مردم و دولت ابزار مناسبی هستند.حالا وجودش لزوما به‏ معنای مدنیت است؟خیر.فی نفسه هیچگاه نه منفی‏ است نه مثبت.می‏تواند هر دو باشد.مجموع آنها را که‏ نگاه می‏کنم با شرایط موجود،با پتانسیلهای شیطانهای‏ زیادی که وجود دارد،با آن روند مسلط جهانی،قطعا الان جامعهء مدنی با خصوصیت قانونمداری‏اش‏ قطعا الان ترجیح دارد و کار ما را روانتر می‏کند.

کیهان فرهنگی:با تعاریفی که ارایه شد به‏ نظر می‏رسد برخی موانع تاریخی و فرهنگی‏ مانع از تحقق جامعه مدنی می‏شود در حالی‏ که شما خیلی خوشبینانه معتقدید شرایط لازم برای تحقق این جامعه وجود دارد.

دکتر افروغ:برای اینکه انسانهای بزرگی داشته باشیم‏ باید فرصت را در اختیار انسانهای کوچک قرار دهیم و جامعه مدنی در واقع پیش شرط و زمینه و ابزار لازم برای‏ بزرگ شدن انسانهای کوچک است.ما نمی‏توانیم‏ بگوییم انسانهای بزرگ وقتی از مادر متولد می‏شوند بزرگ هستند بلکه این انسانها در طول زمان‏ استعدادهایشان شکوفا می‏شود.

به نظر می‏رسد رسیدن به جامعه دینی از طریق جامعه‏ مدنی ممکن است.جامعه مدنی در واقع یک ابزار مشارکت اجتماعی،فعالیت گروههای اجتماعی و ابزار انحصارزدایی است.بنابراین در فرهنگ شیعی و انسان‏شناسی دینی مانعی نمی‏بینیم،بعلاوه،در بررسی‏ ویژگیهای فرهنگی جامعه،ما می‏بینیم که مردم و توجه‏ به آنها در زندگی روزمره جایگاه ویژه‏ای دارد.بر خلاف‏ نظر آقای دکتر حداد عادل معتقدم فرهنگ اجتماعی‏ مدارا گونه مردم قوی است منتهی ساخت سیاسی مانع‏ از بروز و ظهور این فرهنگ نهفته در جامعه شده است.

ما یک لایه‏های عمیق و تو در توی فرهنگی داریم که باید آنها را بیابیم و من معتقدم جامعه مدنی ابزار مناسبی‏ برای پیوند ما با زمینه‏های تاریخی اجتماعی و فرهنگی‏ خودمان است و حتی جامعه مدنی ابزار لازم برای حفظ فرهنگ خودی و عدم استحاله در فرهنگ غرب است.

چون مشارکت یکی از مکانیزم‏های لازم است.البته‏ من بعنوان یک جامعه‏شناس و برنامه‏ریز اجتماعی این‏ مطالب را می‏گویم.اما دغدغه‏های فلسفی و فرهنگی‏ هم دارم.

کیهان فرهنگی:آیا جامعه شناس، فیلسوف و یا متخصص علوم تربیتی‏ می‏توانند در رفتن به سوی جامعه مدنی یا هر جامعه دیگری نظرات مخالف هم داشته‏ باشند؟

دکتر افروغ:نظرات مخالف نیست.من هم آن‏ دغدغه را پذیرفته‏ام که اگر جامعه مدنی به آن معنای‏ غربی‏اش وارد شود چه پیامدهایی دارد.اما مسأله در این‏ است که جامعه مدنی فقط یک شی‏ء و یک ابزار است و می‏توان هویت دینی را با این ابزار مدرن حفظ کرد.در واقع شرط لازم و ضروری رسیدن و حفظ هویت‏ فرهنگی و دینی جامعه مدنی است.

دکتر حداد عادل:هر جا دیدیم که اینها با هم تضاد دارند با حفظ هویت دینی می‏توان در آن دخل و تصرف‏ کرد.یعنی فرض نکنیم که دچار جبر هستیم و به قانون‏ همه یا هیچ معتقد نباشیم.

دکتر مددپور:در واقع پیشنهادی که یک مسلمان برای‏ جامعه مدنی می‏دهد این است که چون جامعه ایده‏آل‏ دینی فعلا وقوع پیدا نکرده است،در این وضعیت‏ بحرانی برای اینکه همه چیز را از دست ندهیم بیاییم‏ قدری از لوازم حیات دینی صیانت کنیم و در ضمن در این مسیر شاید اهل تصرّف هم باشیم،چون اگر همه‏ چیز به صورت هرج و مرج و رها شده و یله باشد اصلا مجال نیست.چرا علما گفتند سلطان اگر کافر هم‏ باشد شما او را بپذیرید؟چون او یک نظمی را ایجاد می‏کند که مجالی می‏ماند که من فکر کنم.اگر قرار باشد جامعه کافر را پذیرفت.شرطش آن است که‏ کافر بودنش مخل نظم نباشد اما متأسفانه در حال‏ حاضر جائریت و کافریت هر دو با هم ظهور کرده‏ است.آمریکایی که بزرگترین جامعهء مدنی مدرن را ایجاد کرده است هم کافر است هم جائر.این جامعه‏ مدنی کافر جائر نه کافر عادل بزرگترین تروریست و تجاوزکار است.اصلا مجال فکر کردن در خلوت یا جلوت نیست.اینها همه اضطرارهای آخر الزمانی و ناشی از غیبت امر قدسی در جامعه مدنی است.الان‏ ما در یک حالت برزخی هستیم.شاید خوشبختی ما این‏ باشد که در عصری به دنیا آمدیم که غرب هم در ابطال‏پذیری همه نظریاتش تقریبا متفق القول شده‏ است.گر چه از نظر عملی احساس اضطرار می‏کند و می‏گوید چاره‏ای جز این دمکراسی ندارم و اگر چه این‏ دمکراسی و جامعهء مدنی وحشی و استثمارگر است.

در حال حاضر زمینه یک تفکر آماده‏گر انتظار و گرایش‏ به معنویت در غرب پیدا شده است.این گرایش‏ها یک‏ تظاهرات بیرونی مثل تجمع دو میلیون نفر در مقابل کاخ‏ سفید به همراه دارد،اما در واقع اینها خواستار شریعت‏ نیستند.اما چون جامعه مدنی غرب به جایی رسیده که‏ در آن همه مسایل اخلاقی پایمال شده است و می‏بیند که اگر دین و معنویت داشته باشند حداقل این حالت‏ تعدیل می‏شود.در جامعه شیعی هم انتظار ذات تفکر ماست.ما نمی‏خواهیم حکومت ایده‏آل را در این جهان‏ غربی و مدنیت نفسانی آن متحقق کنیم.تمدن حقیقی‏ اسلام،از آن وضع موجود نیست باید موانع رفع شود.

با همه اینها ما باید حضور داشته باشیم و گرنه اسیر می‏شویم.چیز جالبی که غربی‏ها مطرح کرده‏اند تقدیر خاورمیانه‏ای است.خاورمیانه در پذیرش فرهنگ و تکنولوژی غرب مشکل دارد.در حالی که‏ کنفوسیوسی‏ها و شینتویی‏ها آن فرهنگ را پذیرفتند و معتقدند باید چنان ریاضت کشید که با همان تکنولوژی‏ هم بتوان خلوت شینتویی خود را حفظ کرد.این یک نوع‏ حیات شرطی شده و ریاضتی است که بحث جدایی را می‏طلبد.اما مشکل این است که ذات خود را نمی‏توانیم تغییر دهیم و مثل آنها بشویم.چرا در خاورمیانه چنین اتفاقی نیفتاده است و آنها به شیوه‏ شرطی غربی شدند.یک چیزی در خاورمیانه وجود دارد که مانع از غربی شدن خاورمیانه می‏شود در حالی که‏ این منطقه به غرب نزدیک است و اولین دمکراسی آسیایی‏ جهان در زمان مشروطه در ایران بوجود آمد.

نکته آخری که متذکر آن می‏شوم این است که من‏ نگرانم بنام جامعه مدنی بتدریج حتی استقلال سیاسی‏ خود را نیز فراموش کنیم و با آمریکا و انگلیس سیاست‏ واحدی را اتخاذ کنیم،بطوری که حتی ضعیف‏تر از سیاست چین در برابر نظم امپریالیستی غرب ظاهر شویم.